

---

علی محامد

استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه قم

---

در این مقاله، نخست به دو نکته اشاره شده است: اهمیت مبحث فلسفه اخلاق و اهمیت سعادت و شقاوت. در اصل مسئله سعادت و شقاوت ابهامی وجود ندارد، زیرا هر انسانی فطرتاً طالب و گریزان از شقاوت است، اما شناخت حقیقت سعادت و شقاوت و عوامل آن، مشکل است و در این باره نظریه‌های مختلفی وجود دارد.

مطالب اصلی مقاله در سه مرحله ارائه شده است: مرحله اول به معنای لغوی سعادت و شقاوت پرداخته؛ مرحله دوم درباره دیدگاه فلاسفه بحث کرده و موضوع بحث را از دیدگاه فلاسفه بزرگی، مانند ارسطو، ابن سینا و صدرالمتألهین بحث و بررسی کرده است. در مرحله سوم نیز سعادت و شقاوت از منظر آیات شریفه قرآن و روایات مورد توجه قرار گرفته و نتیجه گرفته شده است که دیدگاه فلاسفه و آنچه مستفاد از قرآن کریم است، نه تنها با هم منافاتی ندارند، بلکه مکمل یکدیگرند. بنابراین، مستفاد از همه کلمات این است که حقیقت سعادت قرب‌الی الله است که محل بروز و ظهور آن در جهان آخرت است و هدف از آفرینش انسان هم رسیدن به آن مقام بلند است و انبیبای الهی و ادیان آسمانی نیز به همین منظور نازل شده‌اند.

کلید واژه‌ها: سعادت، شقاوت، کمال حقیقی، خیر مطلق، خیر مضاف، بهجت، سرور، سعادت جسمانی، سعادت روحانی.

## ۱. معنای سعادت و شقاوت از دیدگاه لغت‌شناسان

اگرچه به دست آوردن حقیقت سعادت، که شرح آن خواهد آمد، در گرو شناخت مفهوم لغوی آن نیست، از آن جا که همیشه در هر بخشی با الفاظ و معانی سروکار داریم و معانی هم دارای حدود و تعریفات است و بسیاری از اشتباهات هم در اثر عدم تعیین حدود و معانی و یا اشتراک لفظی به وجود می‌آید، لازم است قبل از بحث از حقیقت و ماهیت سعادت و شقاوت، آن را از لحاظ لفظی و مفهومی مورد بحث قرار دهیم.

احمد بن فارس (متوفای ۳۹۵) در کتاب معجم مقائیس اللغة می‌گوید:

سعد اصل يدل على خير و سرور خلاف النّحس والسعد اليمين في الامور؛  
کلمة سعد، یعنی سین و عین و دال، اصلی است که دلالت بر سرور می‌کند، برخلاف نحس، پس  
سعد به معنای نیکی و خوبی در کار است.<sup>۱</sup>

هم‌چنین دانشمند نامبرده در کتاب مجمل اللغة می‌گوید:

السعد اليمين و الساعد ساعد الانسان.<sup>۲</sup>

در لسان العرب نیز آمده است:

السعد اليمين و هو نقيض النحس و السعادة خلاف الشقاوة يقال  
يوم سعد و يوم نحس و الاسعاد المعوفة و المساعدة المعاونة.

سعد به معنای نیکو و خوش یمن نقيض نحس و سعادت خلاف شقاوت است، چنان‌که  
گفته می‌شود: روز سعد (نیک) و روز نحس و اسعاد نیز به معنای کمک و معونه آمده است.<sup>۳</sup>  
هم‌چنین در مجمع‌البحرین (جلد ۱، صفحه ۳۷) آمده است:

و السعادة خلاف الشقاوة و منه سَعِد الرجل بالكسر في دينٍ او دنيا خلاف شقى فهو سعيد  
والجمع سعدا.

نتیجه کلام لغویین این است که سعادت و شقاوت دو معنا دارند؛ یکی خوشی و نیکویی و ضد آن به معنای نحس و نکبت و دیگر مساعدت و یاری کردن و ضد آن به معنای عدم یاری کردن است که متناسب با عدم توفیق الهی است، چنانکه در المعجم الوسیط (جلد ۱، ص ۴۳) آمده است:

#### السعادة معاونة الله للانسان على نيل الخير و تضاده الشقاوة.

تا این جا معنای لغوی سعادت و شقاوت روشن شد، ولی مهم تر از آن به دست آوردن معنای اصطلاحی است، زیرا این معنا در نظر هر گروهی متفاوت است، چرا که هر گروهی سعادت را در چیزی و شقاوت را نیز در چیزی دیگر می داند، لذا می توان گفت که سعادت و شقاوت براساس جهان بینی ها مختلف می شوند، اما به طور اجمال می توان گفت که اعمال سعادت مندانه عبارت است از اعمالی که انسان را به کمال مطلوب برساند، کمالی که استعدادش را خدای متعال در نهاد انسان قرار داده است و چون انسان از راه اعمال خاصی که با اراده اش انجام می دهد، به سعادت می رسد، می توان گفت که این معنا با معنای لغوی سعادت که به معنای یاری و مساعدت است، متناسب است، چنانکه در بحث های آینده روشن خواهد شد.

بنابراین، سعادت مند کسی است که به کمال مطلوب خود رسیده باشد، از این رو، سعادت انسان عبارت است از کمال واقعی او، لذا کمال حقیقی برای انسان همان هدف واقعی است که او به منظور رسیدن به آن آفریده شده و آن وصول انسان به خیر مطلق است و چنانکه فلاسفه گفته اند: خیر مطلق، مقصود و غایت همه موجودات عالم است.

بدون تردید، پایه و اساس اخلاق، تهذیب، تزکیه نفس از رذایل و تکمیل آن به فضایل و سجایای انسانی است، هم چنین هدف از افعال، گفتار و رفتار اختیاری انسان وصول به خیر و سعادت است و این مطلبی است که عقل و نقل در آن اتفاق نظر دارند. فلاسفه اسلامی و غیر اسلامی در اصل این مطلب شک و تردید ندارند، اگرچه، همان طور که اشاره شد، در تفسیر سعادت و شقاوت و عوامل آن اتفاق نظر ندارند و هر کدام براساس جهان بینی خود در تفسیر آنها، نظریه خاصی را ابراز کرده اند. ما در این بحث به نظریه بزرگان فلاسفه اسلامی می پردازیم.

## ۲. سعادت و شقاوت از دیدگاه فلاسفه اسلامی

فلاسفه بزرگ، مانند ارسطو و هم‌فکرانش از فلاسفه اسلامی گفته‌اند که خیر دو قسم است خیر مطلق و خیر مضاف. خیر مطلق، هدف همه موجودات است و در حقیقت، حرکت هر موجودی از انسان و غیر انسان به منظور رسیدن به آن است، زیرا هر موجودی شوق فطری و غریزی دارد به این‌که خود را به خیر مطلق که غایه الغایات است، برساند و قطعاً غایت همه غایات، یعنی هدف نهایی هر موجودی وصول به خدای متعال است که هستی و خیر مطلق است.

خیر مضاف عبارت است از هر وسیله‌ای که انسان و یا هر موجودی را به خیر و کمال مطلق می‌رساند چه امور معنوی، مانند علم و معرفت و چه امور مادی، مانند مال و مکت.

اما سعادت عبارت است از این‌که هر فردی با اعمال، حرکت ارادی و افعال اختیاری خود، به همان کمالی که خداوند متعال در فطرت و ذات او قرار داده است برسد؛ یعنی همان کمال نوعی که مخصوص نوع انسان است. بنابراین، باید گفت که فرق بین خیر و سعادت در این است که خیر بالنسبه به افراد مختلف نیست، بلکه یکسان است؛ یعنی تمام افراد، اعم از عالم و جاهل خیر را به یک معنا می‌دانند و از این‌که هدف نهایی آنهاست، تفاوتی ندارد، اما سعادت نسبت به افراد متفاوت است، زیرا هر انسانی با روش خاص خود می‌خواهد به آن برسد و سعادت خود را در چیزی می‌داند که دیگری سعادت خود را در غیر آن می‌پندارد.<sup>۴</sup>

این کلام از ارسطوست که غالب مردم درباره نام خیر اعلا توافق دارند. در افواه و اقوال عوام و خواص (مردم با فرهنگ) معنای بهتر زیستن و توفیق یافتن با مفهوم سعادت مند شدن یک چیز است، ولی درباره آنچه متضمن ماهیت سعادت است، تفاهم ندارند. جواب عوام درباره ماهیت سعادت با پاسخ دانشمندان مشابه نیست. برخی سعادت را امر ظاهری و مشهود می‌دانند و آن را در لذت، ثروت و یا در شرف جویند. خلاصه این‌که سعادت برای یک فرد یک چیز و برای فرد دیگر چیز دیگری است، حتی فرد واحد هم در موضوع سعادت گاهی دیدگاه‌های مختلفی می‌یابد؛ هنگام بیماری سعادت را در صحت و هنگام فقر آن را در غنا می‌جوید.<sup>۵</sup>

## حقیقت سعادت از دیدگاه صدرالمتهلین

صدرالمتهلین سعادت را عبارت از وصول نفس انسان به کمال، سرور و بهجتی می‌داند که نفس بعد از وصول به کمال به آن نایل می‌شود و در این باره می‌گوید: «اعلم ان الوجود هو الخیر و السعادة». به نظر ایشان اصل وجود و هستی و درک آن خیر و سعادت است، لکن از آن جا که حقیقت وجود، از نظر کمال و نقص دارای درجات و مراتب مختلف است باید گفت هر موجودی که از لحاظ وجودی تمام‌تر و کامل‌تر باشد و از عدم خالص‌تر باشد، سعادت‌مندتر است. در مقابل، هر وجودی که ناقص‌تر باشد، شر و شقاوت هم در آن زیادتر خواهد بود. در این راستا، در مرتبه اول، اتم و جودات و اشرف آنها وجود باری تعالی است و در مرتبه بعدی، وجودات مجرد و عقلیه سپس نفوس انسانی قرار دارند که نازل‌تر از مجردات تامه‌اند و در مراتب بعدی هیولای اولی، صور جسمیه و موجودات طبیعی و مادی قرار دارند.

براین اساس، باید دانسته شود که نفوس انسانی اصل حقیقت وجود است و برای آنها ادراک هر وجودی لذت‌بخش است، البته لذت‌بخش‌تر از آن درک خود وجود است. از آن جا که وجودات گوناگون و دارای درجات مختلف‌اند، سعادت و لذت نفس هم مختلف است و همان‌گونه که موجودات عقلی و مجرد از وجودات حیوانی دارای شهوت و غضب قوی‌ترند، سعادت آنها نیز قوی‌تر خواهد بود. بنابراین، هرگاه نفوس انسانی به کمال حقیقی و نهایی خود برسند، رابطه‌شان با این بدن عنصری مادی قطع می‌شود و به همان حقیقت وجودی خود، یعنی آفریدگار رجوع می‌کنند، آن‌گاه به قرب‌الی‌الله نایل شده، دارای سعادت، بهجت و سروری می‌شوند که برای کسی قابل توصیف نیست. این لذت عقلی و حقیقی از همه لذت‌ها قوی‌تر، کامل‌تر، بیشتر و برای انسان لازم‌تر است.<sup>۶</sup>

از مجموع کلمات این فیلسوف عظیم‌الشأن این‌گونه استفاده می‌شود که حقیقت سعادت عبارت است از همان لذات و سروری که نفس کمال یافته انسانی به آن نایل می‌شود. در بحث‌های آینده خواهد آمد که کمال برای انسان هنگامی حاصل می‌شود که نفس او در دو بعد حکمت نظری و عملی به کمال برسد و در نتیجه، به معرفت خدای متعال نایل شود و در اثر معرفت و ایمان به قرب‌الی‌الله برسد.

ملاصدرا در کتاب شواهد الربوبیه در تبیین حقیقت سعادت می‌گوید: همه حکما معتقدند

که حقیقت لذت و خیر و سعادت، ادراک امری است که با طبع انسان سازگار باشد و الم، شر و شقاوت، ادراک امری است که با حقیقت او ناسازگار باشد. این ادراک قوه‌ای است از قوای نفس در انسان. آن‌گاه وی به لذات قوای حسی و غیرحسی پرداخته و مراتب لذت‌ها را براساس مراتب وجود بیان فرموده است.<sup>۷</sup>

وی درباره کمال انسان می‌گوید: کمال ویژه نفس ناطقه انسانی در این است که در اثر استکمال و جودی با عقل فعال اتحاد پیدا کند، به صورت کلی موجودات و نظام اتم عالم شود و به همه طبایع اجسام و عناصر این عالم تا آخرین مرتبه از مراتب وجود، علم پیدا کند و در ذات او نقش بندد، در نتیجه اتحاد با عقل فعال و ارتسام صورت کلی موجودات در وی، نفس او عالم عقلی و جهان علمی شود که همه ماهیات و حقایق کلی اشیا در وجود او تحقق پیدا کند و سرانجام، به سرای ابدیت و مقر اصلی خویش باز گردد.

ایشان درباره عظمت و بزرگی کمال انسان می‌نویسد: اگر این کمال با سایر کمالاتی که مطلوب و معشوق سایر قوای نفسانی هستند، مقایسه شود، نسبت آن در عظمت، شدت و دوام مانند نسبت خود عقل با قوای حسی و وهمی و قوه غضب و شهوت در وجود انسان است.

این متفکر بزرگ درباره این‌که چرا انسان وقتی در عالم ماده زندگی می‌کند، تمایلی به کمال حقیقی و واقعی خود ندارد و به لذایذ زودگذر و غیر واقعی توجه دارد، می‌گوید: علت این امر آن است که نفس ناطقه انسان در این عالم وابسته به بدن است و با این عالم طبیعت ارتباط پیدا می‌کند، در نتیجه، گرفتار هوا و هوس و تمایلات خود می‌شود. قهراً این امور مادی، سبب می‌شود که انسان نتواند به امور معنوی و کمال حقیقی تمایل نشان دهد، مگر انسان‌هایی که از شهوات و تمایلات دنیایی صرف‌نظر کرده، امور مادی را از خود دور می‌کنند، شبهات علمی و معرفتی خود را برطرف می‌کنند و دریچه حقایق عالم را بر قلب خود باز می‌نمایند.<sup>۸</sup>

در جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از کلمات صدرالمتهلین و سایر فلاسفه اسلامی و الهی می‌توان گفت که سعادت و لذت حقیقی انسان هنگامی تحقق می‌یابد که به کمال واقعی و هدف نهایی که قرب‌الی‌الله است، نایل شود. استکمال و جودی انسان می‌تواند در دو بعد حکمت نظری و عملی به صورت گیرد. در بعد حکمت نظری، استکمال و جودی انسان

هنگامی محقق می‌شود که به خداوند و توحید ذات، صفات و افعال، اعتماد جازم و راسخ پیدا کند، خدا را به عظمت و بزرگی بشناسد، به انبیای الهی و واسطه‌های فیض تشریحی الهی ایمان و معرفت یابد، در شناخت حقایق و موجودات جهان خلقت بکوشد، آنها را، آن‌گونه که هستند، بشناسد و سرانجام، پردهٔ جهل و نادانی را از خود دور سازد و عالمی علمی و جهانی عقلی شود که همهٔ عالم در او قرار گیرد، یعنی نمونهٔ عالم شود. مولی العارفین، علی علیه السلام دربارهٔ عظمت و بزرگی انسان فرموده است:

اتزعم انك جرم صغير - وفيك انطوى العالم الاكبر.<sup>۹</sup>

علاوه بر این، لازم است انسان در حکمت عملی و بعد اخلاقی به جایی برسد که اخلاق در وجود او ملکه شود و با به دست آوردن فضایل و مکارم اخلاق از قید شهوات و تمایلات نفسانی رها شده، عشق به خدا و اطاعت الهی در وجود او راسخ کرد شود. خلاصه این‌که باید پرده‌های شهوت و غضب را از خود دور کند و زمینه را برای ذکر و یاد خدا در وجود خود فراهم آورد تا بتواند به تدریج به کمال نهایی و مقام حب الهی برسد و خشیت و خوفی الهی قوام با حسب و معرفت در وجود او به هم برسد. چنان‌که رسول خدا فرمود: «رأس الحکمه مخافة الله» اگر سرآمد حکمت خوف از خداست، این خوف وقتی برای انسان به طور کامل به وجود می‌آید که با معرفت تام، عظمت و هیئت الهی را درک کند.

### حقیقت شقاوت از دیدگاه صدرالمتألهین

شقاوت نقطهٔ مقابل سعادت و در حقیقت، ضد آن است، لذا می‌توان گفت که حقیقت شقاوت عبارت است از محروم شدن از کمال حقیقی، نرسیدن به قرب الی‌الله و دور شدن از لذات و بهجت روحی در عالم آخرت و معذب شدن به عذاب الهی.

صدرالمتألهین و بوعلی سینا دو فیلسوف نامور جهان اسلام در کتاب شواهد الربوبية و اشارات در این باره می‌گویند: شقاوت حقیقی برای انسان‌ها دارای اقسامی است: یا به علت نقصان و قصور فطرت شخص از ادراک مراتب عالیهٔ وجود است، یا به علت طغیان و غلبهٔ اوصاف و حالات مربوط به این بدن جسمانی است که از نوع معاصی و نافرمانی‌های صادره از طرف حواس ظاهری است، مانند فسق و فجور و ارتکاب ظلم و ستم به مردم، و یا به علت

انکار حق و حقیقت است در اثر آرا و عقاید باطل و نادرست و نیز انکار حقایق عقلی و حکم عقل در اثر داشتن عقاید سفسطی یا جدلی و ترجیح دادن بعضی از مذاهب بر بعضی دیگر به وسیلهٔ جدل و تقلید برای کسب شهرت و ریاست بر عوام و یا کسب افتخار در میان مردم. شقاوت در قسم اول که ناشی از نقصان غریزه و فطرت است امری است عدمی، مانند موت برای بدن؛ این امر که باعث محرومیت از درک علوم و معارف است، موجب استحقاق عذاب و عقاب در حد تبه کاران نمی شود.

اما شقاوت در قسم دوم، از آن جا که توأم است با امری دردناک و خطرناک، مانند عضوی است از بدن که گرفتار دردی شدید شده است، زیرا اوصاف و ملکاتی که در اثر مقهور و مغلوب شدن روح و نفس انسان در اثر تمایلات و کشش های بدن و قوای حیوانی پدید آمده است، موجب رنج و الم نفس می شود، چرا که با حقیقت و فطرت اولیه او در تضادند. چون نفس همیشه طالب تسلط و استیلا بر قوای غضبیه و شهویه است، هنگامی که مغلوب تمایلات و شهوات قرار می گیرد و تسلیم خواسته های بدن می شود، این حالت موجب شقاوت او شده، در قیامت و جهان آخرت او را گرفتار ندامت و پشیمانی می کند، به گونه ای که همواره در تألم و حسرت به سر می برد.

لکن از آن جا که این اوصاف و ملکات و لوازم آنها و خواهش های مختلف با اصل حقیقت و جوهر نفس امری غریب و بیگانه بوده اند، بعید نیست که بعد از مدتی رنج و عذاب، بر حسب اختلاف حال افراد از حیت رسوخ و عدم رسوخ صفات رذیله، عذاب از او زایل شود. چنان که در حدیث آمده است:

انّ المؤمن الفاسق لایجلد فی النار؛

آن کس که به خدا و رسول ایمان آورده، ولی مرتکب فسق و فجور هم شده است، در جهنم مخلد نخواهد بود.

اما قسم سوم از شقاوت در حقیقت، یک نقصان عملی است، زیرا نفس انسان در دنیا شوق و علاقه ای به اکتساب علوم و معارف داشته، ولی خود انسان جدّیت و کوششی در راه تحصیل و طلب آنها نکرده و در نتیجه: قوه و استعداد درک و فهم آنها را از بین برده است و به جای آن فعلیت شیطنت و انحراف در او پدید آمده و آرا و عقاید باطل در او رسوخ کرده است. این دردی است بسیار سخت و آزاد دهنده که اطبای نفوس از معالجه آن عاجز



مانده‌اند، لذا این عذاب برای او ابدی خواهد بود.<sup>۱۰</sup>

خلاصه کلام این دو فیلسوف بزرگ این است که شقاوت ابدی مربوط به عقل نظری انسان است، در صورتی که دارای عقاید باطله باشد، حال آن‌که می‌توانسته عقاید حقه را کسب کند، اما در این امر کوتاهی کرده است.

بقیه اقسام، هرچند دارای شقاوت هستند، شقاوت ابدی نخواهند داشت و بعد از مدتی عذاب و پاک شدن به سعادت می‌رسند و از جهنم نجات یافته، به بهشت می‌روند.

### راه تحصیل سعادت و خوشبختی از دیدگاه صدرالمتألهین

همان‌گونه که در مباحث گذشته روشن شد، سعادت و وصول به کمال این است که انسان با حرکت اختیاری خود به آن کمال که دست قدرت آفریدگار در باطن و نهاد او قرار داده است، برسد، زیرا انسان فطرتاً طالب کمال و سعادت است، ولی رسیدن به آن بر پایه اختیار و انتخاب‌گری انسان نهاده شده است. صدرالمتألهین (قدس سره) راه تحصیل سعادت را مبتنی بر عمل اختیاری انسان قرار داده و می‌گوید: نفس انسان این سعادت و بهجت را از راه کوشش و تکرار عمل و کارهایی که موجب طهارت نفس از کدورات است، به دست می‌آورد؛ یعنی باید با تکرار عمل و کارهای خوب، مانند عبادت خدا و صفات حسنه و اخلاق پسندیده، آینه دل را از زنگار گناه و پلیدی‌های برخاسته از اخلاق رذیله پاک کند.

دوم این‌که سعی کند در حرکات فکری و علمی خود، حقیقت و ماهیت اشیا را به خوبی درک کند و در راه تحصیل شناخت اشیای عالم به کمال برسد و از عقل هیولانی و قوه درک اشیا به عقل، بالفعل برسد و اگر انسان در این قوه نظری به کمال برسد، دیگر نیازی به این بدن و ابزار حسی ندارد.

لکن از آن‌جا که نفس انسان بدون بدن نیست تا زمانی که در این بدن عنصری است، اعضای حسی او مانع اتصال نفس به عالم مجردات است، لذا نمی‌تواند ارتباط تام و کامل با عالم مجردات برقرار کند. هر اندازه که انسان از اشتغالات بدن و وسوسه‌های قوای وهمی و خیالی خودش تنزل کند، حجاب از جلوی نفس برداشته می‌شود و اتصال و ارتباط بیشتری پیدا می‌کند، هم‌چنین به مبدأ فعال مرتبط می‌شود، زیرا نفس جوهری است مجرد، باقی و جاودانه که هرگز نمی‌میرد. مبدأ فعال نیز فیضش جاودانه و ابدی است، البته تا وقتی که

انسان به طور کلی از این بدن و امور دنیایی قطع علاقه کند، تمام حجاب‌ها مرتفع شده، اتصال نفس به مبدأ فعال تام و تمام می‌شود و همه چیز برایش منکشف خواهد شد. ایشان در ادامه سخنانشان می‌گویند: اگر انسان بخواهد به سعادت برسد لازم است دو نوع حجاب را از خود دور نماید کند؛ حجاب داخلی و حجاب خارجی. حجاب داخلی همان قصور نفس است که باید در اثر قوه تفکر و اندیشه از حالت عقل هیولانی بیرون آید، در شناخت اشیای عالم به کمال برسد و به عقل فعال مرتبط شود. اما حجاب خارجی عبارت است از: اشتغال نفس به امر بدن و گرفتار شدن به قوای حسی و این اشتغالات برای نفس حجاب است. اگر انسان از این دو حجاب بیرون آید، همه چیز برایش منکشف و ظاهر می‌شود.

بدن و حواس ظاهری، اگرچه در ابتدای سیرانسان به سوی کمال برای او ضرورت دارد و امری لازم است، تا جایی که گفته شده است: «من فقد حساً فقد علماً»، اما در نهایت، وقتی انسان به کمال لایق خود برسد، دیگر نیازی به این بدن و ابزار و آلات و حواس خود ندارد، بلکه تمام اینها موانعی هستند برای کشف حقایق برای او و در حقیقت، مانند شبکه‌ای است برای صید.<sup>۱۱</sup>

### کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره حجاب نفس

درباره این بحث که اشتغال نفس به امر بدن و سایر امور جسمانی و دنیوی برای انسان حجاب است، از کلام علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه بهره‌مند می‌شویم. حضرت در یکی از خطبه‌ها می‌فرماید:

فأنکم لو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لَجَزَعْتُمْ ووهلتم وسمعتم واطعتم ولكن محجوب عنکم ما قد عاینوا وقریب ما یطرح الحجاب ولقد بَصُرْتُمْ إن أبصرتم وأُسمعتم إن سمعتم وهدیتم إن اهتدیتم. بحق أقول لکم لقد جاهرتمکم العبر و زُجرتم بمافیة مُزدجر. و ما یبلغ عن الله بعد رسل السماء الا البشر؛

قطعاً اگر شما ببینید آنچه را کسانی که از شما مردند دیدند حتماً محزون و غمناک می‌شدید و ناله و فریاد می‌کردید و اوامر و نواهی الهی را شنیده و اطاعت می‌کردید، ولی آنچه را آنان دیده‌اند، از جلوی چشم شما محجوب است و به زودی حجاب برداشته می‌شوید و شما هم همه چیز را به طور کامل مشاهده خواهید کرد، ولی شما را بینا کردند، اگر بینا شوید و شما را

شنوا کردند، اگر بشنوید و شما را هدایت کردند، اگر هدایت را بپذیرید. به طور جدّ و واقعیت به شما می‌گویم که همانا عبرت‌ها به طور آشکار موجب عبرت شما شد و از آنچه باید شما متوجه شوید، [شما را] متوجه کرده‌اند و پیام خدا را جز پیامبرانش کسی به شما نمی‌رساند.<sup>۱۲</sup>

آنچه از کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام که ریشه در عالم غیب دارد و نیز از کلمات فلاسفه و دانشمندان اسلامی که خوشه‌چینان خرمن پرفیض امامتند، استفاده می‌شود این است که هر انسانی برای رسیدن به کمال و سعادت حقیقی باید سعی کند در دو قوه حکمت نظری و عملی به کمال برسد. کمال قوه نظری در این است که نفس انسان به علم واقعی برسد و حقایق موجودات را، آن‌گونه که هستند بشناسد و به آنها احاطه علمی پیدا کند و در اثر علم به کلیات، به جزئیات امور این عالم آگاه شود، هم‌چنین از موجودات این عالم طبیعت بگذرد، خدا را به عظمت و جلالت بشناسد، از شناخت ذات واجب الوجود به توحید الهی نایل آید دلش به نور عرفان الهی منور شود. این شناخت همان حکمت نظری است که هر انسانی باید در این راه سعی و تلاش فراوان کند.

اما کمال انسان در حکمت عملی این است که خود را از صفات پست و رذایل اخلاق و دنائت نفس، پاک و مهذب کند، دل خود را از آلودگی‌های اخلاقی تخلیه نماید و در مقابل، به مکارم اخلاق آراسته شود تا موفق به تطهیر کامل باطن خود شود. این حکمت نظری کار علم اخلاق است که علم حقیقی و مفید است:

باید گفت که تکامل انسان در تکامل این دو نیروی بزرگ است که به منزله ماده و صورت برای حقیقت انسان است و هرکس در این دو قوه به کمال برسد، انسان کاملی خواهد شد که دلش به نور الهی منور شده، به لذت و کامیابی و سعادت بزرگی نایل خواهد شد که به مراتب از لذت مادی برتر و با دوام‌تر است. بنابراین، باید با سعی و کوشش پرده‌های جهل غرور و شهوات و هواهای نفسانی را از خود دور کند و با فضایل و مکارم اخلاق خودش را بسازد تا برای افاضه فیض الهی آماده شود.

### سعادت و شقاوت روح انسان

از آن‌جا که روح در وجود انسان موجودی است مجرد و بعد از مفارقت از بدن به طور مستقل زندگی می‌کند، آنچه سعادت او را تأمین می‌کند، قطعاً امور معنوی است که با او

سنخیت دارد نه امور مادی. آنچه سعادت و کمال انسان را تأمین می‌کند و در حقیقت، عامل سعادت است، چند چیز است که به اهم آنها در ذیل اشاره می‌کنیم:

۱. علم و معرفت و دانش و بینش صحیح: انسان با تحصیل آنها هم در بعد اندیشه و شناخت به کمال می‌رسد و هم در بعد عمل و آنچه درباره اعمال و رفتار لازم است. این موضوع همان حکمت نظری و عملی است که فلاسفه اسلامی روی آن تکیه کرده‌اند، زیرا علم و معرفت موجب احیای نفس است، به خصوص معرفت به آفریدگار و مبدأ جهان آفرینش، همان گونه که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

العلم یحیی النفس و منیر العقل و ممیت الجهل؛<sup>۱۳</sup>

دانش حقیقی زنده کننده جان و روشن کننده خرد و نابود کننده جهل است.

علت تأکید فوق العاده اسلام بر تحصیل علم این است که احیای نفوس انسان‌ها جز در سایه آشنایی با علوم و حقایق اصیل امکان پذیر نیست، همچنان که انسان برای حفظ حیات ظاهری نیازمند غذاهای مادی است، برای حیات معنوی خود نیز محتاج غذایی است که روح را از لحاظ معنوی نیرو و طراوت بخشیده، او را زنده کند.

۲. ایمان و بارو قلبی به خداوند: این عامل که یک عمل اختیاری قلب است و شرط لازم آن علم و معرفت است، بدون علم رسیدن به باور قلبی غیر ممکن است، چرا که ایمان امری است که نیاز به متعلق دارد و تا متعلق آن شناخته نشود، ایمان تحقق پیدا نمی‌کند. و لازمه معرفت و ایمان به خدا، ایمان به انبیای الهی و اوصیای آنان و ایمان به جهان آخرت است.

۳. عمل صالح و شایسته: که سومین عامل کمال و سعادت انسان و عالی ترین غذای روح انسان است. لازمه ایمان واقعی به خدا عمل صالح به دستورات خدای متعال است، زیرا عمل از ایمان جدا نیست، چرا که حقیقت و روح ایمان چیزی جز تسلیم و انقیاد در برابر خدا و پیامبر نیست. معنا ندارد کسی به خدا ایمان واقعی داشته و در مقابل خدا تسلیم باشد، ولی به دستور او عمل نکند.

بنابراین، می‌توان گفت: از آن جا که خداوند متعال رسیدن به کمال و سعادت را در اختیار انسان قرار داده و به مقتضای آیه شریفه: ﴿ثم السبیل یرسه﴾، کار رسیدن به سعادت را سهل و آسان کرده است، حقیقت سعادت روح انسان جز ایمان و عمل صالح و خالص به دستورات خداوند متعال که از روی اراده و اختیار از او صادر شود، چیز دیگری نیست.

شقاوت هم که در مقابل سعادت است، چیزی جز مخالفت با دستورات الهی نیست از روی عناد و لجاجت خداوند و انکار وجود او و قیامت و انبیا و اوصیا الهی صورت گرفته است. این مطلب را خداوند متعال در سوره مبارکه عصر چنین بیان فرموده است: ﴿وَالْعَصْرَ ان الْاِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ﴾.<sup>۱۴</sup> خسران همان شقاوت است که در اثر ترک عمل و ایمان به خدا به انسان می‌رسد. عناد، لجاجت و کفر به خدا باعث شقاوت و دخول در جهنم می‌شود، چنان‌که در بحث آیات و روایات هم به آن اشاره خواهیم کرد. قطعاً برای روح و جان انسان چیزی بالاتر و ارزنده‌تر از ایمان به خدا، عمل صالح، ترک گناه و مخالفت با خدای متعال نیست.

### راه تحصیل سعادت و شقاوت از دیدگاه محقق لاهیجی

چه خوب است این مطلب را از زبان حکیم فرزانه محقق لاهیجی نیز بیان کنیم. ایشان در کتاب نفیس گوهر مراد بعد از اثبات تجرد نفس ناطقه انسان می‌گوید: چون روح از بدن مفارقت کرد قائم به ذات خود است، [البته] اگر در علم و عمل به کمال رسیده باشد، همان طور که از بدن مادی و عالم ماده مجرد شده است، از آثار و عوارض عالم ماده نیز مجرد شده در مقابل، آثار عالم مجردات را پیدا می‌کند و مانند علوم و فضایل حقیقی و ملکات و اخلاق حسنه، در سلک مجردات عقلیه قرار می‌گیرد و دارای لذات عقلی می‌شود، چون لذت حقیقی عبارت است از: درک هر چیزی که برای انسان ملایم و سازگار است و آنچه ملایم با روح مجرد انسان است و غذای اوست، امور عقلیه، انوار علمیه و مشاهده ذوات مجرد است که در حسن دل‌ها، چیزی بر پایه آنها نمی‌رسد، زیرا آنچه را مردم لذت می‌دانند، مانند شهوات و غضب، در حقیقت، لذت نیست، بلکه دفع الم است، زیرا اگر در هر چیزی از لذایذ مادی تکرار و استمرار صورت بگیرد، باعث ملالت و اذیت انسان می‌شود. بنابراین، لذایذ جسمانی لذت حقیقی نیستند و بر فرض هم که لذت باشند، در این عالم قطعاً لذایذ مادی توأم با مکاره و ناراحتی‌های زیادی است. در این عالم، لذت خالص و خالی از کدورات وجود ندارد و خداوند آن را خلق نکرده است.

بنابراین، چون نفس ناطقه مجرد شود و به آن لذایذ برسد، در آن لذایذ جاودانه خواهد ماند و این لذتی است که هیچ یک از لذایذ به پای آن نمی‌رسند و سعادت موعود برای مؤمنان نیز همین است که خداوند برای اهل تقوا مهیا کرده و بهشت جسمانی برای انسان محقق

ساخته است.

اگر نفس از بدن مفارقت کند، در حالی که معرفتی تحصیل نکرده و تصورات و تصدیقات حقه در او حاصل نشده باشد، بلکه در مقابل، آرای باطله و عقاید فاسده در او ترسیم شده و در او رسوخ کرده باشد، گرفتار عذابی می شود که نسبت آن عذاب با عذاب های دنیوی، مانند نسبت آتش دوزخ به آتش دنیا است.<sup>۱۵</sup>

شقاوت حقیقی و آتش واقعی در جهان آخرت برای انسان همان کفر، الحاد، عناد، سرکشی و طغیان اوست که با عصیان و مخالفت با اوامر و نواهی الهی توأم شده است، هم چنین نیز اخلاق رذیله و صفات حیوانی است که به صورت ملکه در او ظهور کرده و مانع رسیدن او به کمال و سعادت شده است. در جهان آخرت آنچه بالقوه بوده، به فعلیت رسیده، به صورت مار و عقرب و حیوانات موزی درآمده و برای او جهنم سوزان شده است.

### هماهنگی معنای سعادت و شقاوت از نظر اسلام و فلاسفه اسلامی

آنچه از آیات شریفه قرآن و بسیاری از احادیث و متون دینی استفاده می شود، این است که سعادت و شقاوت تنها اختصاص به روح انسان و عالم آخرت ندارند، بلکه مربوط به هویت انسان می شوند. انسان مرکب است از روح و جسم؛ جسم او از آن جا که از عناصر این عالم ماده تشکیل شده است، می میرد و زایل می شود، ولی روح او که مجرد است، به موت بدن نمی میرد، بلکه مستقل از این بدن زندگی می کند، و جاودانه می ماند. سعادت و شقاوت بین روح و بدن مشترک هستند، چون از نظر اسلام خداوند بین روح و بدن جمع کرده است. از این روح در قرآن سعادت و شقاوت را به انسان نسبت داده و در سوره هود فرموده است: ﴿فمنهم شقی و سعید﴾، چون مرجع ضمیر در کلمه منهم، کلمه ناس است که در آیه قبل آمده و اراده و مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که انسان هم در دنیا و هم در آخرت به سعادت، کمال و فوز و فلاح برسد.

آری، کمال نهایی انسان که قرب الی الله است، قطعاً مربوط به جهان آخرت است، چرا که دنیا استعداد بروز و ظهور آن را ندارد، اما سعادت و کامیابی انسان که در حقیقت، کمال نسبی است، چنان که در کلمات فلاسفه هم به آن اشاره شده است، اختصاص به روح او ندارد، بلکه مشترک بین روح و بدن است.

علامه طباطبائی (قدس سره) در ذیل آیه سوره هود در معنای سعادت و شقاوت می گوید:

سعادت و شقاوت دو امر متقابل و از باب عدم و ملکه است. سعادت هر چیزی این است که به چیزی که برای وجود او خیر است، نایل شود؛ یعنی به چیزی که وسیله و مقدمه کمال اوست، برسد. بنابراین، سعادت در انسان که مرکب از روح و بدن است، خیری است که مقتضای قوای روحی و بدنی اوست، یعنی چیزی که به آن متنعم می شود و از آن لذت می برد شقاوت نیز این است که از این خیر محروم شود. فرق بین سعادت و کمال در این است که سعادت خیری است مخصوص انسان، ولی کمال که همان خیر مطلق است، اعم از سعادت است.<sup>۱۶</sup>

سعادت و شقاوت روح انسان که معلول ایمان، کفر، اطاعت و عصیان الهی است، همان کمال نهایی انسان است که یا به صورت قرب الی الله و جنّت و رضوان الهی برای مؤمنان بروز می کند و یا به صورت ابتعاد و دوری از رحمت الهی برای کافران و اهل الحاد و عناد بروز می کند و مربوط است به عالم آخرت نه دنیا، اما سعادت جسمانی چون مربوط به بدن و لذات قوای حسی است، جایگاه بروز و ظهورش در دنیا و رسیدن به امور مادی است. البته باید توجه داشت که رسیدن به امور مادی که سعادت جسمانی برای انسان است باید مقدم بر کمال و سعادت حقیقی انسان در جهان آخرت باشد، چرا که کمال نسبی در آخرت مؤثر است و گرنه کمال نخواهد بود.

### ۳. سعادت و شقاوت در قرآن

در آیات زیادی از قرآن، مسئله سعادت و شقاوت مورد توجه خدای متعال قرار گرفته است. گاهی به طور مستقیم و با آوردن واژه سعادت و شقاوت و گاهی هم به طور غیرمستقیم و با الفاظی دیگر، چنان که در سوره مؤمنون می فرماید.

﴿یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه فمنهم شقی وسعید - فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق خالدین فیها مادامت السماوات و الارض الا ما شاء ربک﴾<sup>۱۷</sup>

روزی که هیچ کس جز به فرمان خدا سخن نگوید، پس خلق به دو دسته شوند: برخی شقی و بد روزگارند و بعض دیگر سعادت مند و خوشبخت، اما اهل شقاوت همه در آتش دوزخ در افکنند، در حالی که آه و ناله سر می دهند. آنان همیشه در آتش جاودانه اند تا زمین و آسمان باقی است، مگر آن که مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته خدا به قدرت و حکمت خویش هر چه بخواهد می کند و اما اهل سعادت در بهشت ابدی اند تا آسمان و زمین پابرجاست، مخلصند، مگر آن که مشیت خدا بخواهد که عطایش ابدی و نامقوع است.





رذایل اخلاقی و تخلیه نفس است به اخلاق حسنه که حکمت عملی نامیده می شود. از جمله اعتقاداتی که در سعادت انسان نقش اصلی و عمده دارد، ایمان به ولایت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و اوصیای گرامی آن حضرت است. در این جا حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ذکر می کنیم:

علامه مجلسی رحمته الله در کتاب بحارالانوار از احمد بن حنبل در کتاب فضائل علی علیه السلام و در کتاب مسندش از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایت کرده است که:

خرج رسول الله صلی الله علیه و آله على الحجيج عشية عرفة فقال ان الله باهى بكم الملائكة عامة و باهى بعلي خاصة و عرفله خاصة اني قائل قولاً غير محاب في قرابتي ان السعيد حق السعيد من احب علياً في حياته و بعد موته؛<sup>۲۰</sup>

در شامگاه عرفه پیامبر از خیمه خود بیرون آمد و بر حاجیانی که در عرفات بودند وارد شد و فرمود: رحمت خود قرار داد. من در این مکان (عرفه) به شما می گویم، بدون این که مسئله قرابت و خویشاوندی را مورد توجه قرار دهم و آن قول این است که: به درستی که سعادت مند حقیقی کسی است که علی را در حال حیات و بعد از موت دوست بدارد.

عامل اصلی شقاوت انسان عبارت است از: کفر، شرک و تردید در ایمان به خدا و مخالفت عملی با دستورات او، زیرا گناه، معصیت و سرپیچی عمدی موجب شقاوت است. این مطلب از آیات قرآن به طور روشن استفاده می شود، چنان که در سوره مطففین آمده است: ﴿بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون﴾. در کتب لغت واژه رین به معنای غلبه است. در نتیجه، معنای آیه این است، بلکه غالب شد بر دل های آنان آنچه را کسب می کردند. مراد این است که گناهان آنها بر دل هایشان غالب شد.

بعضی گفته اند که معنای رین، گناه روی گناه کردن است تا این که دل انسان بمیرد. در این جا روایتی از امام باقر علیه السلام نقل شده است که می آوریم.

عن زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد مؤمن الا وفي قلبه نكتة بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج في تلك النكتة سوداء فاذا تاب ذهب ذلك السوداء وان تمارى في الذنوب زاد ذلك السوداء حتى يغطي البياض فاذا غطى البياض لم يرجع الى خير ابدأ وهو قول الله تعالى بل ران على قلوبهم الآية و قال ابو عبد الله علیه السلام يصدء القلب فاذا ذكرته بالآء الله انجلي عنه؛

امام باقر علیه السلام فرمودند: هیچ بنده مؤمنی نیست، مگر آن که در دل او نقطه سفیدی وجود دارد. اگر مرتکب گناه بشود همان جا نقطه سیاهی بیرون می آید. اگر از گناه توبه کند آن سیاهی می رود و اگر بر گناه اصرار ورزد آن سیاهی افزون یافته تا آن که تمام سفیدی قلبش می پوشاند و اگر قلب او سیاه شد رو به خیر و سعادت نمی رود و این است معنای عزل خدای متعال که فرموده است: ﴿بل ران علی قلوبهم﴾ یعنی غالب شد بر دل های آنان آنچه را کسب می کردند و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: دل انسان زنگ زده می شود، هرگاه نعمت های الهی را یاد کند، زنگ آن برطرف می شود.<sup>۲۱</sup>

در ذیل آیه شریفه ﴿غلبت علینا شقوتنا و کنا قوماً ضالین﴾ نیز هنگامی که خداوند از اهل جهنم سؤال می کند که آیا آیات ما بر شما در عالم دنیا خوانده نشد و شما تکذیب کردید؟ در جواب می گویند: پروردگارا، شقاوت بر ما غالب شد و ما گمراه بودیم.

مرحوم طبرسی بعد از تفسیر سعادت و شقاوت می گوید: معنای آیه این است که مستولی شد بر ما گناهان و موجب شقاوت ما شد و از آن جا که گناه باعث شقاوت آنها شده است، اصل گناه که سبب شقاوت را شقاوت نامیده، از باب اطلاق سبب بر مسبب. طبرسی گوید: بالاترین شقاوت برای انسان ترک عبادت خدا کردن، مشغول به اطاعت غیر خدا شدن، سرپیچی از اطاعت دلیل و برهان کردن و انجام کارها براساس هوا و هوس نفسانی است.<sup>۲۲</sup>

از آیات و روایات زیادی استفاده می شود که بدترین چیزی که عامل شقاوت انسان امت گناه و معصیت خداست، زیرا یکی از آثار گناه این است که انسان را به کفر می کشاند تا آن جا که خدا را تکذیب می کند:

﴿ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوی أن کذبوا بآیات اللّٰه و کانوا بها یتستزون﴾  
 سرانجام و عاقبت کار کسانی که مرتکب بدی ها شدند این است که آیا خدا را تکذیب کردند و آنها را استهزا می کردند.<sup>۲۳</sup>

### نتیجه

از بحث ها و مطالبی که در این نوشتار گذشت و نیز از بحث های قرآنی و روایی می توان به روشنی نتایج ذیل را گرفت:

۱. بین معنای لغوی سعادت و شقاوت و معنای اصطلاحی آن که نزد فلاسفه اسلامی به کار

می‌رود و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، تناسب کامل وجود دارد و معنای مورد نظر از معنای لغوی آن گرفته شده است.

۲. در ماهیت و حقیقت مفهوم سعادت و شقاوت، آن گونه که فلاسفه بزرگ، مانند ارسطو، ابن‌سینا و صدرالمتألهین و دیگران بیان کردند، با آنچه از آیات شریفه قرآن و روایات استفاده می‌شود، نه تنها منافاتی وجود ندارد، بلکه هماهنگی و مطابقت است و هریک مکمل دیگری به حساب می‌آید.

۳. بنابراین، باید گفت که حقیقت سعادت رسیدن انسان است به هدف نهایی و کمال واقعی خودش که عبارت است از: قرب الی‌الله و یا به تعبیر ارسطو خیر مطلق، زیرا کمال و خیر مطلق غیر از ذات مقدس الهی وجود ندارد. هرگاه انسان به آن مرحله عظیم برسد، قطعاً روح او دارای بهجت و سروری می‌شود که هیچ شادمانی و سروری به منزلت آن نخواهد رسید. در عالم آخرت نیز در جوار ذات الهی متنعّم به نعمت‌هایی می‌شود که هیچ گوشی نشنیده، و هیچ چشمی ندیده و بر دل هیچ کسی خطور نکرده است. و این سعادت مطلق محل بروز و ظهورش جهان آخرت است، اگرچه سعادت نسبی که آن را سعادت جسمانی نامیده‌اند، در دنیا برای انسان بروز و ظهور می‌کند و این سعادت جسمانی، همان خیر مضاف یا خیر نسبی است که در کلمات فلاسفه آمده است و ارسطو آنها را برمی‌شمارد، مانند علم، معرفت، داشتن اعوان و انصار، مال حلال، فرزندان صالح و همسر خوب که انسان را در امور دنیا و آخرت یاری رساند و یا نعمت‌های دیگری از این قبیل.

۴. رسیدن به کمال و سعادت نه تنها ذاتی انسان نیست، بلکه امری است اختیاری و باید هرکسی با اعمال اختیاری به‌طور و آگاهانه و براساس انتخاب راه صحیح آن را به‌دست آورد. عواملی که انسان را به سعادت و کمال حقیقی می‌رساند عبارت است از: علم و معرفت به خدا، ایمان محکم به ذات مقدس الهی و سایر عقاید، انجام اطاعت خالصانه، اعمال شایسته و تزکیه و تهذیب روح از اخلاق رذیله. در یک جمله می‌توان گفت که انسان در اثر تکامل در دو بعد حکمت نظری و عملی، قادر است با اعمال اختیاری خود به هدف اصلی خود که همان سعادت و خوش‌بختی است، نایل شود.

۱. احمدبن فارس، معجم مقائیس اللغة، ج ۳، ص ۵۷.
۲. همو، مجمع اللغة، چاپ مؤسسه الرسالة عراق.
۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۳، دار احیاء التراث العربی، ص ۲۱۲.
۴. محقق نراقی، جامع السعادة، ج ۱، چاپ نجف اشرف ص ۳۹.
۵. بوعلی سینا، اخلاق نیکو ماخس، ترجمه دکتر سید ابوالقاسم پورحسینی، انتشارات دانشگاه تهران، ص ۵.
۶. صدرالمتهلین شیرازی، اسفار، ج ۹، چاپ مصطفوی قم، ص ۱۲۱.
۷. همو، شواهد الربوبیه، ص ۲۵۱.
۸. همان، اشراق ششم از مشهد سوم.
۹. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، دارالکشف الاسلامیه، ص ۲۷۲.
۱۰. شواهد الربوبیه، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ الاشارات والشبهات، ج ۴، ص ۲۷-۳۱ نقل به مضمون، چاپ لبنان، تحقیق دکتر سلیمان دنیا.
۱۱. اسفار، ج ۹، چاپ مصطفوی قم، ص ۲۵-۱۲۶.
۱۲. سید رضی، نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۲۰.
۱۳. آمدی، غررالحکم، نشر دارالکتاب اسلامی، قم، حکمت ۷۱۶۴، ص ۹۲.
۱۴. عصر (۱۰۳)، آیه ۱ و ۲.
۱۵. فیاض لاهیجی، گوهر مراد، چاپ کنگره لاهیجی، ص ۱۸۱-۱۸۳.
۱۶. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، تفسیرالمیزان، ج ۹، ص ۱۸.
۱۷. هود (۱۱) آیه ۵-۶.
۱۸. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۸.
۱۹. علامه طبرسی، مجمع البیان، ج ۳، انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، ص ۱۹۴.
۲۰. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، طبع اسلامی تهران، ص ۸۱.
۲۱. مجمع البیان، ج ۵، از انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی رحمته، ص ۴۵۳.
۲۲. همان، ج ۴، از انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی رحمته، ص ۱۱۹.
۲۳. روم (۳۰) آیه ۹.